



نوشته کرینگ ۱

استاد دانشگاه آزاد بروکسل

ترجمه صدرزاده افشار

وظائف دادسرا در امور مدنی در بلژیک

۱- بعنوان مقدمه بهتر است از سازمان دادسرا و اختیارات آن در امور مدنی طرح مختصری تهیه کرد.

الف - سازمان دادسرا.

در این مقاله، دادسرای دیوانعالی کشور و دادسرای دادگاههای استان و شهرستان را که بماهیت دعوی رسیدگی میکنند، بطور جداگانه شرح میدهم.

اولاً - دادسرای دادگاههای استان و شهرستان که بماهیت دعوی رسیدگی میکنند. درحوزه قضائی هر دادگاه استان یکتنفر دادستان قرار دارد که کلیه اختیارات دادسرا را دربرابر همه دادگاههای حوزه قضائی خود اعمال میکند. وحدت دادسرا با دادستان تکمیل میشود^۲. نامبرده وظایف خود را مستقیماً در دادگاه استان و دیوان کار^۳ انجام میدهد، دیوان کار منحصرأ در مسائل حقوق کار و حقوق اجتماعی صلاحیت رسیدگی را دارد.

در هر یک از این دادگاهها، مأمورینی که به ترتیب دادسرای استان و اطاق کار^۴ را تشکیل میدهند، دادستان را یاری میکنند. لذا دادستان بهره‌ریاست دارد. دادسرای استان تشکیل میشود از دادیاران استان و معاونین اداری دادستان و اطاق کار نیز از دادیاران و معاونین اداری تشکیل میشود. اعضای دادسرای استان فقط نزد دادگاه استان انجام وظیفه میکنند. اعضای اطاق کار همیشه در دیوان کار و در

1) J.E. KRINGS.

2) MEEUS. Le ministere public dans l'action judiciaire. Annales de droit 128.

3) Cour de Travail.

4) Auditorat General.

موارد نادره نزد دادگاه استان انجام وظیفه میکنند.

در حوزه قضائی هر شهرستان، یک دادگاه نخستین، یک دادگاه بازرگانی یک دادگاه کار و یک دادگاه حل اختلاف^۶ وجود دارد، دادگاه اخیر اختیاری جز رفع اختلاف در صلاحیت را ندارد. بموازات این دادگاهها که اصولاً در مرحله نخستین رسیدگی میکنند، دادسرا نیز از دو بخش متمایز تشکیل میشود: دادسرای شهرستان، اطاق کار^۷. دادستان شهرستان و نماینده کار^۸ که بترتیب به دادسرای شهرستان و اطاق کار ریاست دارند، فقط در حدود صلاحیت محلی شهرستان وظیفه خود را انجام میدهند. دادسرای شهرستان و اطاق کار را معاونین اداری در انجام وظایف خود یاری میکنند، آنان را بترتیب معاونیت اداری دادستان شهرستان و معاونین اداری نماینده کار مینامند: دادستان شهرستان و معاونین اداری او تحت نظارت و ریاست دادستان استان میباشند. آنان در دادگاههای نخستین (از سه شعبه تشکیل میشوند: دادگاه مدنی، دادگاه جنحه و دادگاه اطفال)، و دادگاههای بازرگانی و دادگاههای خلاف انجام وظیفه میکنند. نماینده کار و معاونین او عموماً در دادگاههای کار و در موارد بسیار کم در دادگاههای نخستین (دادگاه جنحه) کار میکنند.

ثانیاً - دادسرای دیوانعالی کشور.

دیوانعالی کشور نیز دادستانی دارد که با دادیاران خود انجام وظیفه میکنند. چنانکه خواهیم گفت، جز در چند مورد بسیار استثنائی، اختیارات دادسرای دیوانعالی کشور با اختیارات دادسرای دادگاههای استان و شهرستان کاملاً متفاوت است بویژه در محاکمه وزراء و تعقیب انتظامی دادرسان، ایندو دعوی در صلاحیت دیوانعالی کشور میباشد و این دیوان تنها در ایندو مورد بماهیت دعوی رسیدگی میکنند.

ب - اختیارات:

اولا - دادسرای دادگاههای استان و شهرستان.

اعضای دادسرا در دادگاههای کیفری، دعوی عمومی کیفری را تعقیب میکنند. این ترتیب در دادگاههای خلاف و دادگاههای نخستین (دادگاه جنحه) و دادگاه جنائی معمول است. در همین دادگاهها، شخص متضرر از جرم، میتواند بعنوان مدعی خصوصی اقامه دعوی کند. در اینصورت دادسرا نیز میتواند نظر خود را درباره آن اعلام دارد. این نکته را بعداً شرح خواهیم داد. در دادگاههایی که بامور مدنی رسیدگی میکنند. پیش از اینکه وسعت اختیارات دادسرا را تعیین کنیم باید آنچه را از عبارت

(۵) فقط وقتی که تعقیب کیفری مربوط بحقوق کار و امور اجتماعی باشد.

6) Tribunal d'arrondissement.

7) Auditorat du travail.

8) Auditeur du travail.

«امور مدنی» میتوان فهمید معین نمائیم. این کلمه کلیه امور حقوقی بجز اموری را که از تعقیب دعوی عمومی کیفری ناشی میشود، دربر میگیرد، یعنی خواه امور مدنی بمعنای اخص، خواه امور بازرگانی، اجتماعی، مالیاتی، حتی امور اداری. وقتیکه دعوی مربوط باین امور باشد میتواند در دادگاههای دادگستری مطرح شود. برابر ماده ۱۳۸ قانون آئین دادرسی مدنی، دادسرا در امور مدنی بطریقه تعقیب دعوی یا بطریقه بیان عقیده یا اظهار نظر^۹ مداخله میکند. دادسرا در موارد معین در قانون بعلاوه هر بار که نظم عمومی مداخله آنرا ایجاب کند، رأساً عمل میکند. این وضع را بعداً بررسی خواهیم کرد.

ثانیاً - دادسرای دیوانعالی کشور.

برابر نص ماده ۱۴۱ قانون آئین دادرسی مدنی، دادستان کل کشور دعوی عمومی را تعقیب نمیکند مگر اینکه رسیدگی ماهوی بآن در صلاحیت دیوانعالی کشور باشد (محاكمه وزراء، تعقیب انتظامی دادرسان). در این باره دیوان اروپائی حقوق بشر^{۱۰} در ۱۷ ژانویه ۱۹۷۰ در اشتراسبورک چنین رأی میدهد. «دادسرای دیوانعالی کشور، در واقع کمک و رایزن آن دیوان است» و یک عمل شبه قضائی انجام میدهد. نظرهایی که با روح و وجدان خود بیان می کند، به دیوانعالی کشور یاری میدهد، تا قانونی بودن تصمیمات معترض عنه را محرز دارد و وحدت رویه قضائی را تأمین کند. در این باره همکار عالیقدر ما: استاد ولو^{۱۱} دادیار دیوانعالی کشور چنین می نویسد: «از بکار بردن عباراتی مانند وابستگی دادگستری یا اعمال شبه قضائی در آراء دادگاهها درباره دادسرای دیوانعالی کشور و وظایفی که در شأن آن نمیشود، میتوان متأسف بود. بررسی متون آراء دادگاههای انگلیس نشان میدهد که عبارت وظیفه شبه قضائی^{۱۲} باید در معنای وظیفه تقریباً دادگاهی^{۱۳} بکار رود. عبارت اخیر وضع و موقع دادسرای دیوانعالی کشور را بخوبی منعکس میسازد. بهمین جهت ماهیت این وظیفه با وظیفه دادسرای دادگاههای ماهوی کاملاً متفاوت است.

در دیوانعالی کشور، دادستان کل در کلیه امور بصورت «درخواست»^{۱۴} اظهار نظر میکند و آنرا تعقیب نمینماید حتی در امور کیفری نیز طرف دعوی نیست. او نیز مانند دیوانعالی کشور، بدون اینکه توجهی بماهیت امور کند، تنها قانونی بودن تصمیمات را احراز میکند. بنابراین لازم است که بتواند درباره شکایت فرجامخواه در دیوانعالی کشور درخواستهای بکند. و نیز گاهی اتفاق می افتد که دادستان کل درخواست میکند تا شکایت فرجامی دادستان استان را رد کند. چنانکه در

- 9) Voie d'action, de requistion ou d'avis.
- 10) Cour europeenne des droits de l'homme.
- 11) VELU.
- 12) fonction parajudiciaire.
- 13) fonction quasi juridictionnelle.
- 14) Conclusion.

پیش گفتیم این جانب‌داری نتیجه منطقی مأموریت دادرسی دیوانعالی کشور میباشد.

۲- پرسش چهارم مربوط بسازمان دادرسی میباشد که صورت بسیار اختصاصی مسئله را توجیه میکند.

الف - آیا سازمان داخلی دادرسی بموجب قانون تشکیل یافته است؟ رویه قضائی دیوانعالی کشور میتواند آنرا تغییر دهد؟.

اصل ۱۰۱ قانون اساسی مقرر میدارد که مأمورین دادرسی بفرمان پادشاه نصب و عزل میشوند. بنابراین قانون اساسی وضع سازمان دادرسی را تعیین میکند. قانون اساسی قاعده نصب و عزل اعضای دادرسی را با فرمان پادشاه اعلام میدارد و یادآوری مینماید که آنان برای تمام عمر منصوب میشوند.

بقیه سازمان دادرسی و همچنین مسائل دیگر سازمان قضائی در بخش دوم قانون آئین دادرسی بیان شده است. سازمان در معنای اخص موضوع باب دوم کتاب اول مواد ۱۳۷ تا ۱۵۶ میباشد. شرایط انتصاب اعضای آن در ضمن مواد راجع بدادستان وصاحبمنصبان دادرسی بیان شده است (بمواد ۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۵۸، ق.آ. د.م. مراجعه شود). بنابراین منشأ قانونی سازمان و صلاحیت دادرسی از یکسو در قانون اساسی و از سوی دیگر درموارد قانون آئین دادرسی مدنی میباشد.

از روی این قوانین رویه قضائی دادگاههای استان و شهرستان فقط میتوانند قوانین سازمان قضائی را تفسیر کنند و محمل درست آنرا معین نمایند ولی نمیتوانند موارد اعمال آنها را توسعه دهند یا قواعد نوی بسازند و یا رویه قضائی ایجادکنند.

ب- مدرک علمی اعضای دادرسی چیست؟ در این باره تشخیص ضوابط جدیدی لازم است؟

اصولاً اعضای دادرسی باید دارای همان مدرک علمی باشند که اعضای دادگاه یعنی رؤسا و مستشاران دادگاه. از این حیث آنان تابع شرایط استخدام واحدی میباشد یعنی دارا بودن گواهینامه لیسانس حقوق، فرق این دو گروه فقط مربوط به حداقل سن ورود بخدمت قضائی است: برای معاونت اداری دادستان شهرستان یا نماینده کار بیست و پنج سال، برای مشاغل قضائی سی سال تمام.

حقوق دادرسان و معاونین اداری یکی است. در سطح دادگاه استان و دیوانعالی کشور، حقوق آنان با هم تفاوت جزئی دارد گاهی کمتر، گاهی بیشتر از حقوق مستشاران است.

لازم به یادآوری است که دوره کارآموزی قضائی که اخیراً بموجب قانون ۸ آوریل ۱۹۷۱ برقرار شده است، شامل تعداد محدودی محل میباشد و بدوطلبان خدمات قضائی اجازه میدهد خواه در دادگاه یا در دادرسی یکدوره کارآموزی حداقل سه سال با دریافت حقوق ببینند.

ج- چه کسی دادرسان را منصوب میکند؟ آیا دادسرا وضع استخدام خاصی دارد؟ آیا در صورت تغییر دولت اعضای آن نیز عوض میشوند؟.

اعضای دادسرا با فرمان پادشاه منصوب میشوند. پیشنهاد انتصاب آنان، اصولاً از طرف وزیر دادگستری بعمل میآید. با وجود این، انتصاب بعصویت هیئت عمومی اطاق کار و اطاق کار باید از طرف وزیر دادگستری وزیر کار هر دو پیشنهاد شود. حق انتصاب پادشاه شامل هر انتصابی، بمشاغل دیگر تابع همان دادسرا مانند انتصاب در شهرستان یا حوزه قضائی دیگر یا انتصاب به مقام بالاتر باشد شامل میشود. پادشاه در انتخاب خود اختیار تام دارد، باین معنی تا حدودی که مقررات قانونی، شرایط لازم برای داوطلبان را تعیین میکند بعنوان رئیس کشور اختیارات خود را بطور کامل اعمال میکند. با وجود این در عمل، عادت براین است که مقامات قضائی صالح یعنی رؤسا کل و دادستانهای استان و رؤسا و دادستانهای شهرستان یا نمایندگان کار ذینفع نیز درباره صلاحیت داوطلب اظهار نظر میکنند. این اظهار نظر اجباری است. هیچگونه مقررات قانونی وزیر دادگستری یا کار را مجبور نمیکند تا آنها بخواهند.

آنچه گذشت، نشان میدهد دادسرا تابع مقررات خاصی است که بموجب قانون معین شده است بنحوی که استقلال آنها تضمین میکند. دادسرا اختیارات خود را از قوه مجریه که اعضای آنها منصوب می‌کند، نمیگیرد بلکه آنها از ملت میگیرد. دادسرا نماینده دولت نیست بلکه بموجب اختیاراتی که بوسیله ملت باو تفویض شده است انجام وظیفه میکند^{۱۵}. چنانکه از قانون اساسی مزبور در بالا برمیآید، گرچه اعضای دادسرا اصولاً تغییرناپذیر نیستند، در عمل هرگز تغییر محل مأموریت نمیدهند مگر بدرخواست خود و عزل نمیشوند مگر پس از تعقیب انتظامی و ثبوت جرم، آنها پس از تحقیق که باید مطابق قانون بعمل آید. بهمین جهت بعلت تغییر حکومت یا در ضمن آن نمیتوان هیچگونه تغییری در ترکیب دادسرا داد.

د- دادسرا و دولت چه رابطه‌ای باهم دارند؟ موقعیت دادسرا در قبال گروههای ذینفوذ بویژه از لحاظ سیاسی چیست؟

چنانکه در بالا گفته شد مطابق مفاد ۱۰۱ قانون اساسی نصب و عزل صاحبمنصبان دادسرا بفرمان پادشاه انجام میگیرد. این اصل در مواد ۱۴۲ و ۱۴۳ قانون آئین دادرسی مدنی نیز منعکس است و ایندو ماده مقرر میدارد هر یک از دادستان کل کشور و دادستان استان تحت ریاست وزیر دادگستری انجام وظیفه می‌کنند. عبارت «ریاست وزیر دادگستری»، بوسیله آقای هایوات دوترمیکور دادستان کل کشور در سال ۱۹۳۶ که دادستان استان بروکسل بود، در خطابه‌ای که ایراد کرد، آنها بنحو بسیار عمیقی بیان نمود^{۱۶}.

15) HAYOIT DE TERMICOURT: propos sur le ministre public. Bruxelles. 1936 p. 27.

16) HAYOIT DE TER MICOURT op cid p. 219 93

آقای هایوات دوترمیکور پس از اینکه علت وجود دادسرا را بعنوان مأمور قضائی، خواه در قبال قوه قضائیه، خواه در قبال قوه مجریه، در بیطرفی و بهمین جهت در استقلال آن ذکر میکنند، میان دعوای دادسرا در امور کیفری و امور مدنی تمایز قائل است. در امور کیفری دادسرا بمسئولیت خود عمل میکند. لذا وزیر دادگستری عمده دار تعقیب نیست، اما در صورت اقتضاء میتواند دستورات لازم را بدادسرا بدهد و فعالیت اعضای خود را در نظر بگیرد. اگر دادسرا از انجام وظایف خود غفلت کند و قانون را اجرا ننماید، وزیر دادگستری میتواند بدادسرا دستور دهد تا آنرا تعقیب کند. از سوی دیگر مفاد ماده ۲۷۴ قانون آئین دادرسی کیفری نیز صراحتاً آنرا تجویز میکند. در عوض وزیر دادگستری نمیتواند از تعقیب دعوای عمومی وسیله دادسرا جلوگیری نماید یا آنرا از تعقیب منع کند.^{۱۷}

این ترتیب را بارها دولت عمل کرده است و بتازگی نیز وزیر دادگستری ضمن توضیحی در پاسخ استیضاحی که در مورد تعقیب سقط جنین بعمل آمده بود به مجلس داد^{۱۸}.

در امور مدنی وقتیکه از دادسرا میخواهند تا اظهار نظر کند، دادسرا در اعمال قوه قضائیه شرکت میکند و مانند قوه قضائیه در حکم يك عضو كاملاً مستقل است.^{۱۹}

در امور مدنی وزیر دادگستری فقط اختیارات انتظامی دارد یعنی تنها در صورتی میتواند اختیارات خود را اعمال کند که دادسرا مرتکب تخلف انتظامی گردد مثلاً وقتیکه نامبرده مسامحه میکند. این اختیار بهیچوجه نمیتواند از طرف دولت بعنوان سانسوری درباره اظهار نظر دادسرا بکار رود.

چون دادسرا نیز مأموریت قضائی دارد نه تنها در برابر دولت بلکه در برابر رؤسای دادگاهها و در برابر دیگر صاحبمنصبان دادسرا بویژه آنانکه تحت ریاست و نظارت دادسرا قرار دارد کاملاً مستقل است. باضافه بدون هیچگونه تردیدی، میتوان گفت - هرچند نیازی بگفتن ندارد - که اعضای دادسرا مانند اعضای دادگاه در برابر احزاب سیاسی یا گروههای ذینفوذ کاملاً مستقل میباشند. مسلماً همه دادرسان در مسائل سیاسی و فلسفی عقایدی دارند و باید هم داشته باشند چه این شگفت آمیز است که دادرسی، بدون داشتن نفعی در زندگی عمومی ملت مداخله کند. اصول کار حفظ استقلال آن است بنحوی که بتواند در هر مورد به آزادی اظهار عقیده کند و تصمیماتی که دادرسی برای انجام وظایف خود میگیرد تنها بوسیله وجدان او بوی دیکته شود.

ه - آیا دادسرا بدرخواست طرفین، رأساً یا بدستور قوه مجریه عمل میکند؟

چنانکه قبلاً نیز گفته شد، در امور مدنی دادسرا بطریقه تعقیب دعوای بیان عقیده یا اظهار نظر عمل میکند. وقتیکه دادسرا بطریقه اظهار نظر عمل میکند، برای

17) HAYOIT DE TER MICOURT op cid p. 42.

۱۸) مذاکرات مفصل مجلس، جلسه مورخه ۲۰ فوریه توضیحات آقای واندرورتن وزیر دادگستری

19) HAYOIT DE TER MICOURT op cid. p. 22.

اجرای مقررات قانون همیشه رأساً اقدام میکند و هرگز بدرخواست طرفین یا بدستور قوه مجریه عمل نمیکند. با وجود این قانون مقرر میدارد پس از اینکه دادگاه رأساً دستور میدهد که دعوی بدادسرا ابلاغ شود میتواند نظر دادسرا را نیز کسب کند (ماده ۷۶۴ ق. آ. د. م.) معنای عبارت بیان عقیده (Requisation) که در ماده ۱۳۸ قانون آئین دادرسی ذکر شده است و از قانون ۱۶-۲۴ اوت، ۱۷۹ اقتباس گشته است با عبارت «اظهار نظر (avis)» که در همان قانون مندرج است فرقی ندارد. معنای این عبارت غیر از معنای کلمه «درخواست» (Conclusion) میباشد که عموماً در دیوانعالی کشور بکار میرود^{۲۰}.

مداخله دادسرا در امور بدنی میتواند بطریقه تعقیب دعوی نیز صورت گیرد. این دعوی که آقای هایوات دوترمیکور دادستان کل بلژیک آنرا (دعوی عمومی مدنی) مینامد، اصولاً بوسیله دادسرا رأساً اقامه میشود. بهمین جهت در صورتیکه نظم عمومی در مخاطره باشد و دادسرا از تعقیب آن مسامحه کند، چنانکه گفتیم وزیر دادگستری اختیار خود را اعمال میکند و بدادسرا دستور تعقیب آنرا می‌دهد این مورد استثنائی است.

۳- در پرسش اول میخواهیم بدانیم آیا هدف مداخله دادسرا در امور مدنی تضمین احترام نظم عمومی است. آیا دادسرا تنها این مأموریت را انجام میدهد یا دیگر مقامات گروهها و مجامع نیز میتوانند در آن شرکت کنند؟

الف - علت مداخله دادسرا در امور مدنی چیست؟

باید میان مداخله بطریقه تعقیب دعوی و مداخله بطریقه اظهار نظر یا بیان عقیده تمایز قائل شد.

اولاً در مورد تعقیب دعوی، حدود مداخله دادسرا در رویه قضائی موردبررسیهای متعدد و آراء مهمی قرار گرفته است منشأ آن نص ماده ۱۳۸ قانون آئین دادرسی و نصوص قوانین قبلی بویژه ماده ۴۶ قانون ۱۲۰ آوریل ۱۸۱۰ میباشد و میتوان گفت که قانونگذار نوین نخواست است وضع موجود را تغییر دهد^{۲۱} باضافه میتوان گفت قانون خواسته است تا وضعی را که رویه قضائی درباره منشأ این قانون پذیرفته است تأیید کند بویژه این تفسیر تا اندازه‌ای که میتوان دید از آنچه که قانون صراحتاً اجازه میدهد، دورتر میرود^{۲۲}.

قانون جدید مقرر میدارد «در موارد معین و قانون و باضافه هر بار که نظم عمومی ایجاب کند، دادسرا رأساً عمل میکند. این قانون تفسیری را که دیوانعالی

20) BEKAERT «La mission du ministere public en droit privé» dans Melanges Dabin 1968 p. 425.

21) Doc. Senat, session 1964 - 1965 - No 170 p. 50.

22) RIGAUX: l'etendue du droit d'action eu matiere. Civile: Annals de droik T. 28 1968 p. 386.

کشور از ماده ۴۶ قانون ۲۰ آوریل ۱۸۱۰ بعمل آورده است تأیید میکند ۲۳ یعنی از یکسو وقتیکه قانون تجویز کند و ازسوی دیگر وقتیکه نظم عمومی بوسیله اوضاع و احوالی که علاج آن لازم است جداً در معرض مخاطره باشد، دادسرا رأساً عمل میکند ۲۴. بنابراین دادسرا نمیتواند تنها بدلیل ارتباط موضوع با نظم عمومی عمل کند. باید نظم عمومی نیز جداً تهدید شود و تنها دادسرا میتواند بنحو مؤثری از آن دفاع کند. دادسرا در حین تعقیب دعوی در دادرسی مداخله اصلی میکند خواه دادرسی جنبه ارفاقی یا جنبه ترافعی داشته باشد.

وقتیکه دادسرا درخواستی تسلیم میکند، تعقیب آن ممکنست بطریقه ترافعی یا ارفاقی بعمل آید و نیز ممکنست تعقیب بصورت شکایت ازرائی باشد که دادسرا در مرحله نخستین در آن مداخله اصلی نکرده است خواه دربارہ آن اظهار نظر بکند یا نه، وقتیکه حکمی در مورد طلاق یا تفریق ابدان صادر شود و بنظم عمومی اخلال کند دادسرا میتواند از آن پژوهش بخواهد. و نیز دادسرا میتواند از آن شکایت فرجامی کند و یا درخواست اعاده دادرسی نماید ۲۵. بنابراین میتوان گفت حق تعقیب دادسرا بمنظور حفظ نظم عمومی ایجاد شده است. در برخی موارد قانون بنفع نظم عمومی قطع نظر از تهدید مستقیم آن بدادسرا حکم میکند تا عمل کند ۲۸ در موارد دیگر یعنی وقتیکه قانون نحوه تعقیب دعوی را صراحتاً معین نکرده است دادسرا فقط در صورتی اقدام میکند که نظم عمومی جداً تهدید شود و تنها مداخله آن بتواند آن وضع را مداوا کند.

ثانیاً - در مورد اظهار نظر نیز مواد مداخله دادسرا بموجب قانون معین شده است اما از این لحاظ تا اندازه ای توجیه آن فرق میکند منشأ موارد آن در مواد ۷۶۴ تا ۷۶۸ قانون آئین دادرسی مدنی میباشد. قانون در پاره ای موارد دادرسی را مکلف میسازد تا پرونده امر را برای اظهار نظر بدادسرا بفرستد، بدون اظهار نظر دادسرا رأی دادگاه باطل خواهد بود، در عوض در بقیه موارد، وقتیکه دادسرا لازم بداند میتواند ارسال پرونده را بخواهد، مواد ۷۶۴ و ۷۶۵ مواردی را که در آنها باید اظهار نظر شود معین میکند.

مطابق نص ماده ۷۶۴ اظهار نظر دادسرا در مواردی اجباری است. درخواستهای راجع به احوال شخصی، تصرف اموال غایب مفقودالایر، قیمومیت صغیر یا ممنوع قانونی، اداره اموال شخصی که مبتلا به بیماری روانی شده است و در مؤسسه بیماران

23) A. MEEUS. ap cid p. 380.

24) Cour de Cassation. 5 mai 1882, pas 1881, 230. cl 22 mars 1923 pas 1123. I. 243.

25) Can. 3 mai 1958 pas 1958. I. 968.

(۲۶) از این قبیل است مورد تصحیح اسناد سجلی، (قانون مدنی ماده ۹۹)، اماره غیبت غایب مفقودالایر (ماده ۱۱۴) اجازه دادگاه اطفال با ازدواج صغیر (ماده ۱۶ مکرر) ابطال نکاح (ایضا مواد ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱) - نگهداری اطفال، تصویب فرزندخواندگی.

روانی است یا در محل اقامت خود تحت نظر میباشد، اسناد مربوط باحوال شخصی، رسیدگی به جعل مدنی، درخواست اعاده دادرسی، رد دادرسی، نفی ولد، درخواست جبران خسارت بعلت جرائم مطبوعاتی، ورشکستگی، قرارداد ارفاقی، تعلیق پرداخت امور مالیاتی، معاضدت قضائی، تأمین اجتماعی و دعاوی راجع به اختلافات مدنی ناشی از تخلف از مقررات قانون کار.

باضافه ماده ۷۶۵ مقرر میدارد کلیه اموری که رسیدگی به آن بدادگاه نخستین یا دادگاه پژوهشی محول شده است، دادرسی که مأمور رسیدگی است بتنهائی نمیتواند رسیدگی کند مگر پس از کسب نظر دادسرا. قوانین مخصوص نیز ممکنست این کسب نظر را لازم بدانند. تنها بررسی موارد مذکور در ماده ۷۶۴ نشان میدهد قانون همیشه بمنظور حفظ نظم عمومی مداخله دادسرا را لازم نمیداند. دادسرا در بیشتر موارد نیز حافظ منافع اشخاصی است که ظاهراً قادر بدفاع از حقوق خود نمیباشند، از این قبیل است غایبین مفقودالاثراً، ممنوعین، بیماران روانی، صفار. با وجود این در بیشتر اوقات مداخله دادسرا در اموری که مربوط بنظم عمومی است بویژه در مورد مالیات، ورشکستگی، اسناد مربوط باحوال شخصی بمنظور بازرسی است البته در کلیه این موارد نظم عمومی در مخاطره نمیباشد و هدف مداخله دادسرا اینست که از بروز خطر پیشگیری کند. برخی از این موارد که در ماده ۷۶۴ پیشبینی شده است مراد قانون را نشان میدهد که میخواهد مراقبت کند تا اموری که از دعوی عمومی کیفری یا تعقیب نظامی ناشی میشود بویژه اعاده دادرسی، رد دادرسی نفی ولد (در آئین دادرسی مدنی) ادعای جعل، به آگاهی دادسرا برسد.

طریقه مداخله اجباری دادسرا در زمینه تأمین اجتماعی و حقوق کار بویژه به مقررات مربوط بانها بستگی دارد. پیش از طرح دادخواست در جلسه دادرسی دادسرا مأمور تحقیق درباره آن است. در این مورد بعداً صحبت خواهیم کرد.

از آنچه گذشت، برمیآید که در موارد پیشبینی شده در ماده ۷۶۴ قانون آئین دادرسی مداخله دادسرا تنها بجهت لزوم حفظ نظم عمومی صورت نمیگیرد، جهات دیگر نیز لزوم آنرا ایجاب میکند بویژه حفظ منافع خصوصی، وقتیکه اشخاص ذینفع نتوانند آنرا انجام دهند، فکر اعمال بازرسی و مراقبت فعالیت قضائی، لزوم اطلاع بدادسرا از آنچه میتواند اموری که مشمول قانون کیفری یا تعقیب انتظامی باشد فاش میکند. قاعده‌ای که موضوع ماده ۷۶۵ میباشد مورد کاملاً مغایری را نشان میدهد، مداخله دادسرا در آنمورد با توجه بسازمان قضائی صورت میگیرد. وقتیکه دادرسی تنها بدادرسی دعوت شده است، قانون لازم میداند یکی از صاحبمنصبان دادسرا او را یاری کند. نامبرده باو نظر مشورتی و بیطرفانه میدهد، باین ترتیب دادسرا بعنوان عضو قضائی وظیفه خود را بطور تام انجام میدهد این امر به ماهیت دعاوی مطروحه نمیباشد بلکه تنها مربوط بسازمان خود دادگاه است. با وجود این باید متذکر شد که امنای صلح نیز همیشه تنها قضاوت میکنند و هرگز صاحبمنصبان دادسرا آنان را یاری نمیکنند و همچنین در دادگاه نخستین، رئیس دادگاه و دیگر

دادرسان بتنهائی قضاوت می‌کنند و اعضای دادسرا بآنان کمک نمی‌کنند. بهمین جهت قاعده مقرر در بند يك ماده ۷۶۵ عمومیت ندارد ۲۷. در مقابل، دادگاه حل اختلاف که همیشه از سه نفر دادرس تشکیل میشود فقط پس از شنیدن اظهارات دادستان شهرستان میتواند حکم کند. این قاعده جنبه عمومی اختلاف در صلاحیت را نشان میدهد که دادگاه ثابتی برای انفصال آن معین شده است.

بنظر ما، انتقاد از تمایزی که قانون جدید میان تعقیب دعوی و اظهار نظر، قائل است بنارواست. استاد بکارت میگوید بهتر است مواردی را که در آنهادادسرا بطریقه تعقیب دعوی عمل میکند توسعه داد و موارد اظهار نظر را حذف نمود. استاد ماتئی ۲۸ دادستان استان گان نیز همین عقیده را دارد. همکار عالیقدر ما میگوید این تمایز براساس فکر نادرستی که در دو جهت مختلف نظم عمومی وجود دارد، قرار گرفته است. که یکی بیشتر از دیگری به مداخله مؤثر نیاز دارد. به نظر ما این انتقاد براساس ارزیابی نادرست اصول حاکم بر هر دو طریقه قرار دارد. محمل مداخله بطریقه اظهار نظر کاملاً غیر از محمل آن بطریقه تعقیب دعوی میباشد.

وقتیکه دادسرا بطریقه تعقیب دعوی عمل میکند، هدف مخصوصی را که از منافع طرفین دعوی مجزی میباشد تعقیب میکند: زوال ولایت پدری، تصحیح اسناد سجلی بطلان نکاح و غیره...

وقتیکه دادسرا بطریقه اظهار نظر مداخله میکند، وارد در دعوائی میشود که طرفین اقامه کرده‌اند. این مداخله همیشه بععل نظم عمومی صورت نمیگیرد. با وجود این حتی وقتیکه مداخله بععل نظم عمومی باشد، مداخله دادسرا نمیتواند بطریقه تعقیب دعوی انجام گیرد، این ترتیب در امور مالیاتی برقرار است. نمیتوان تصور کرد که دادسرا در آن بطریقه تعقیب دعوی مداخله میکند، دادسرا تنها میتواند اظهار نظر کند و بقدر کافی اظهار نظر میکند. در نتیجه بهتر است در اموری که مربوط بنظم عمومی باشد دادسرا بتواند بازرسی کند و اجرای قانون را نظارت نماید. امور مربوط به تأمین اجتماعی، مقررات کار، ورشکستگی و قرارداد ارفاقی نیز از همان قبیل است. نمیتوان بدادسرا اجازه داد تا دادخواستی را در جریان بگذارد ولی همینکه دادخواست به دادگاه تقدیم شد، دادسرا باید از آن مستحضر باشد و بتواند اوامری را که احترام نظم عمومی لازم دارد بدادگاه اعلام نمایند.

امثله دیگری نیز در مورد حقوق خانواده می‌توان ذکر کرد مانند طلاق که مداخله دادسرا را نیز بطریقه اظهار نظر لازم دارد و تعقیب مستقیم آن نیز بهیچ عنوان جایز نیست این موارد که ذکر شد فایده تمایز را نشان میدهد. تمایز دو نوع در نظم عمومی برحسب اهمیت مورد بحث نیست. جا دارد مداخله کم و بیش وسیع دادسرا

۲۷) باید یادآوری کرد که مداخله دادسرا بطریقه اظهار نظر مربوط بشکل دادرسی بوده و مربوط بسازمان قضائی نمیباشد. موارد پیش‌بینی شده در ماده ۷۶ نیز از آن قبیل است، لذا تردیدی باقی نمیماند که این ماده مربوط بسازمان قضائی است که قانون‌آئین دادرسی بیان میکند.

را برحسب موارد و اوضاع و احوال اجازه داد، سیستمی را نیز که قانون می‌پذیرد، انعطاف بسیار بزرگی بآن می‌دهد.

۴- وقتیکه دادسرا بطریقه تعقیب دعوی یا اظهار نظر مداخله میکند. پرسش دوم اصولاً به طریقه تعقیب مربوط میشود. ما بترتیب مسائل مطروحه را بررسی میکنیم.

الف - دادسرا چگونه مداخله میکند، آیا دادسرا میتواند دعوی مدنی را تعقیب کند یا فقط میتواند در دعوائی که طرفین اقامه کرده‌اند مداخله کند؟

پاسخ بپرسش اول در قسمت بزرگی پاسخ پرسش دوم را نیز در بردارد. مداخله دادسرا در دو سطح قرار میگیرد: خواه بطریقه تعقیب دعوی یا بطریقه اظهار نظر. در طریقه تعقیب دعوی دادسرا خود دعوی را اقامه میکند و مداخله اصلی مینماید. در اینصورت دادسرا موضوع دعوی را که دادرس طرح میکند، خود معین مینماید. در بالا دیدیم در چه مواردی دادسرا میتواند باین ترتیب عمل کند. وقتیکه دادسرا در دعوائی که قبلاً طرفین اقامه کرده‌اند از تصمیم صادره شکایت میکند باز هم مداخله اصلی مینماید. از این قبیل است مورد طلاق، تفریق ابدان و تفکیک اموال.

وقتیکه مداخله دادسرا محدود به اظهار نظر میشود قاعدتاً در ادامه دعوی هیچگونه ابتکاری بدست نمیگیرد مداخله آن پس از ختم دادرسی صورت میگیرد، باضافه مطابق مفاد ماده ۱۲۸ قانون آئین دادرسی مدنی دادرسی در دادگاههای کار نمیتواند اطلاعات لازم را از وزیر یا مؤسسات یا دوایر عمومی صالح بخواهد. باین منظور دادسرا میتواند درخواست کند تا کارمندانی که از طرف مقامات اداری صالح، ببازرسی اجرای مقررات قانون و آئین‌نامه‌های مذکور در مواد ۵۷۸ تا ۵۸۳ مأموریت دارند با دادسرا یاری کنند بهمین جهت قانون مقرر میدارد که نمایندگان کار در تحقیقات مقدماتی اموری که در دادگاههای کار مطرح میشود، شرکت نمایند.

با وجود این بهتر است یادآوری کرد که این مداخله اصولاً محدود بحدودی است که در آن نماینده کار مکلف است اظهار نظر کند یعنی در موارد تأمین اجتماعی و تخلفات از آئین‌نامه‌های کار؛ این مداخله در دعاوی انفرادی که کارگر را مقابل کارفرما قرار میدهد صورت نمیگیرد. بهمین جهت وقتیکه نماینده کار مکلف بشرکت در تحقیقات مقدماتی میباشد قطعاً نمیتواند همان‌گونه که موضوع درخواست را که در دادخواست مقدماتی دعوی بیان شده است تغییر دهد ولی مداخله او در آن رأساً صورت میگیرد. این مداخله اجباراً پیش از دادرسی صورت میگیرد و در تنظیم مقدمات دعوی بعمل میآید. نماینده کار بطور بیطرف یعنی بدون جانبداری از یکی از اصحاب دعوی مداخله میکند. نامبرده بهیچوجه نماینده دولت یا عضو انجمن ولایتی^{۲۹} نیست. او اطلاعاتی را که میتواند بکارکنان یا سازمان بیمه‌های اجتماعی مفید باشد دریافت

29) Organisation parastatal.

میدارد.

باین ترتیب نماینده کار علاوه بر اینکه در تنظیم مقدمات دعوی شرکت میکند باید مانند دادستان شهرستان پس از ختم دادرسی و پیش از صدور حکم در سایر امور مدنی نیز اظهار نظر کند، این امر جنبه مستقل مداخله نماینده کار را در تحقیقات مربوط بتأمین اجتماعی نشان میدهد.

ب - آیا اموری وجود دارد که مداخله دادسرا در آنها لازم باشد؟ آیا اموری وجود دارد که مداخله دادسرا در آنها ممنوع باشد؟

پرسش اول قبلاً ضمن شماره ۳ الف بالاتر پاسخ داده شد، حق تعقیب دعوی دادسرا محدود است، حق اظهار نظر دادسرا نامحدود میباشد. پاسخ پرسش دوم از پاسخی که پرسش اول داده اند استنباط میشود. دادسرا وقتی میتواند دعوی را تعقیب کند که قانون اجازه دهد. در مورد اظهار نظر دادسرا تا زمانیکه نزد دادرسی یا دادگاهی که بدعوی رسیدگی میکند انجام وظیفه میکنند میتوانند در همه کارها مداخله کند^{۳۰} بهمین جهت اگر دعوی نزد امین صلح مطرح باشد، نامبرده نمیتواند اظهار نظر کند. در واقع دادستان شهرستان در صلحیه انجام وظیفه نمیکند.

حق تحقیق دادسرا در دادگاههای کار اصولاً بهمه اموری که نزد آن دادگاهها مطرح شود سرایت می کند. با وجود این، چون حق تحقیق محدود باطلاعاتی است که در دادرسی اداری بدست آمده است و بعلت ماهیت امر دادسرا در دعاوی انفرادی که میان کارگر و کارفرما صورت میگیرد، مداخله نمیکند.

ج - آیا دادسرا خواسته دعوی را معین میکند یا در تعیین آن مقید بدرخواست طرفین است؟ آیا دادسرا میتواند باموری که طرفین از دادگاه درخواست نکرده اند توجه کند؟

وقتیکه دادسرا حق تعقیب خود را در دعوائی که طرفین اقامه کرده اند اعمال میکند اینکه استثنائی است، اصولاً ملزم بخواسته آنان یعنی بخواسته و تقاضای آنان میباشد مثلاً وقتیکه دادسرا از حکم طلاق پژوهش میخواهد تعقیب آن محدود بحدود درخواست طرفین میباشد و تنها میخواهد نظم عمومی را که بوسیله حکم پژوهش خواسته بخطر میافتد، برقرار کند. در مورد اظهار نظر نیز دادسرا مکلف برعایت حدود دعوی بهمأنگونه که نزد دادرسی مطرح شده است، میباشد. تا این اندازه یعنی در همان خواسته و تقاضا دادسرا میتواند رأساً دلیل بیاورد یا ایراد کند. که مربوط بنظم عمومی باشد و بوسیله طرفین نیز بعمل نیامده است. اینرا نیز بگوئیم که مداخله

۳۰) مداخله دادسرا در دادرسیهای فوری نیز جایز است. این مداخله در موارد پیشبینی شده در ماده ۸ قانون ۸ آوریل ۱۹۶۵ در مورد حمایت اطفال اجباری است. تصور میرود در فرانسه دادسرا در دادگاههایی که فاقد دادسرا میباشند مانند صلحیه بتواند مداخله کند در اینمورد بررسی استاد لوکس مراجعه شود.

Etude de droit Civil a la memoire de H. Capitant p. 776.

دادسرا در این مورد محدود بمواردی نیست که نظم عمومی جداً درخطر باشد. در اینصورت دادسرا مکلف است قضیه را از تمام جهات و بویژه تا اندازه‌ای که مربوط بمسئله نظم عمومی میباشد، بررسی کند. دادسرا باید آنچه را که بنحوی از انحاء ممکنست بنظم عمومی اخلاص کند، ایراد نماید.

دادسرا نیز مانند دادگاه نمیتواند به اموری که طرفین رسیدگی قانونی به آن را درخواست نکرده‌اند توجه کند^{۳۱} باوجود این، بدیهی است که این امور تا اندازه‌ای که دادسرا بطریقه اظهارنظر مداخله میکند، دارای ارزش میباشد. در تأمین اجتماعی درموردیکه قانون بدادسرا اجازه بازجوئی میدهد، وضع فرق میکند هدف این بازجوئی‌ها احراز اموری است که طرفین بویژه منتفعین از مزایای بیمه‌های اجتماعی نمیتوانستند آنرا بدانند و بآن استناد کنند. بهمین جهت قانون در این باره اختیارات دادسرا را توسعه داده است. دادسرای دیوانعالی کشور نیز مانند خود دیوانعالی کشور نمیتواند رأساً به آن استناد کند گرچه مربوط بنظم عمومی باشد.

د - دادسرا در قبال طرفین مستقل میماند؟ آیا دادسرا میتواند رأساً و مستقلاً از حکم دادگاه شکایت کند؟ آیا وقتیکه دادسرا مداخله کرده است طرفین برای شکایت پژوهشی نیز مکلفند رضایت آنرا جلب کنند؟

دادسرا در قبال طرفین کاملاً مستقل میماند. چنانکه قبلاً نیز گفتیم حق شکایت دادسرا در دعاوی که طرفین اقامه میکنند محدود بموردی است که تصمیمی نظم عمومی را جداً در معرض مخاطره قرار دهد. باضافه قانون حق پژوهش از دعاوی تأمین اجتماعی و مقررات کار را صراحتاً بدادسرا تفویض میکند. (ماده ۱۰۵۲ ق.آ. د. م.). دادستان استان و نماینده کار نیز میتوانند در همان موارد درخواست اعاده دادرسی کنند. بهمین جهت باید توجه کرد دادستان استان نیز حق دارد از تصمیمات دادگاه حل اختلاف شکایت فرجامی کند. چنانکه گفتیم اختیار این دادگاه فقط رفع اختلاف در صلاحیت میباشد. در این قبیل موارد تنها دادستان استان برای شکایت فرجامی صلاحیت دارد. این حق بطرفین شناخته نشده است. مراد قانون از این ترتیب که بسیار استثنائی است، احتراز از شکایت در صورت اختلاف در صلاحیت میباشد. تنها تصمیماتی که کاملاً خلاف نظم عمومی باشد، باید در دیوانعالی کشور طرح شود (ماده ۶۴۲ ق.آ. د. م.).

بدیهی است وقتیکه دادسرا درمواردیکه قانون صراحتاً به آن اجازه اقامه دعوی میدهد میتواند همیشه شکایت کند، باضافه تصور میروود دادسرا بتواند از تصمیم امین صلح شکایت کند گرچه نمیتواند در این دادگاه مداخله کند در هیچ موردی طرفین نباید برای پژوهش از رأی صادره در دعوائی که دادسرا در آن اظهارنظر کرده

(۳۱) در این باره بررسی استاد لوکوس مراجعه شود ص ۷۷۵.

است رضایت داسرا را بگیرند. بطریق اولی از این قبیل میباشد اموری که داسرا در آن بعنوان مداخله اصلی دعوائی اقامه کند.

ه - حدود مداخله داسرا در عمل کدام است.

شرحی که گذشت مطابق با عمل بود، داسرا حق تعقیب و اظهار نظر خود را در امور مدنی بطور کامل اعمال میکند. وجود صاحبمنصبان داسرا برای انجام این فعالیت میباشد. آن نیز بهیچوجه متروک نشده است. مقررات قانون آئین دادرسی مدنی که اول نوامبر ۱۹۷۰ بمرحله اجرا گذاشته شد، فایده‌ای را که قانوناً و عملاً از این مداخله حاصل میشود نشان میدهد.

و - تأثیر مداخله داسرا در تصمیماتی که مطابق نظر آن صادر شده است چیست؟

پاسخ دادن باین پرسش قطعاً دشوار و یا غیرممکن است، باوجود این میتوان متذکر شد که قانون اظهار نظر کتبی داسرا را قاعدتاً لازم میدانند. این نظم باید بدفتر دادگاه تسلیم شود و پیوست پرونده امر گردد. بهمین جهت میتواند مورد مطالعه طرفین قرار گیرد جزو مستندات دعوی آنان گردد. دادگاه ضمن رسیدگی از مفاد آن مطلع شود. نظر داسرا در مورد شکایت از حکم نیز تسلیم دادگاه میشود. باین ترتیب مراد قانون تنها تأیید نظر داسرا نمیشد بلکه بدادگاه نیز اجازه میدهد تا وضع آنرا بهتر ارزیابی کند نظری که بر مبنای درستی بنا گردد و حکماً و موضوعاً مدلل باشد نظری است که کار دادگاه را تسهیل میکند و میتواند در حکم قضیه نیز تأثیر کند. بسیار اتفاق می‌افتد که نظر نامبرده را با رأی دادگاه آگهی می‌کند در نتیجه این امر رأی دادگاه را با دلایل که دادرسی با آنها توجه کرده است روشن میسازد. با وجودیکه تأثیری در نظر دادگاه دارد و ممکنست در رأی دادگاه قید نشود.

ز - داسرا در مشاوره با دادگاه یاری میکند؟

داسرا نمیتواند در مشاوره با دادگاه شرکت کند (ماده ۷۶۸ ق.آ. د. م). تنها دیوانعالی کشور از این قاعده مستثنی است. در نتیجه ماده ۱۱۰۹ قانون آئین دادرسی مقرر میدارد داسرا میتواند در مشاوره شرکت کند بشرطی که نامبرده مستقیماً از آن فرجام نخواست باشد. داسرا در مشاوره حق رأی ندارد. این وضع استثنائی باین ترتیب توجیه میشود که داسرا در دیوانعالی کشور دعوی عمومی اقامه میکند^{۳۲} چنانکه آقای هایوات دو ترمیگور دادستان کل بیان می‌کند در این باره داسرا يك عضو قضائی است که بیاری دادگاه آمده است^{۳۳} و عضو قوه مجریه نیست.

(۳۲) در این باره برای دادگاه عالی حقوق بشر، مذکور در پیش مراجعه شود.

33) HAYOIT DE TERMICOURT ap cit p. 25.

ح- آیا مطابق نوع دعاوی که دادسرا در آن مداخله میکند یا برحسب کثرت مداخلات دادسرا میتوان گرایش آنرا تمیز داد؟ این پرسش بر پرسش پنج مربوط است که آنرا قبلاً بررسی میکنیم و بهر دو در یکجا پاسخ میدهیم.

۵- پرسش سوم راجع بآثار تصمیمات صادره در دعاوی که دادسرا در آن شرکت میکند نسبت باشخاص ثالث میباشد. اشخاص ثالث چه نوع شکایاتی میتوانند از این تصمیمات بکنند؟

باید میان مواردی که دادسرا در آن بطریقه تعقیب دعوی یا بطریقه اظهارنظر مداخله میکند فرق گذاشت.

اولادرمورد اظهارنظر، مداخله دادسرا در آثار تصمیمات دادگاه نسبت باشخاص ثالث هیچگونه تأثیری ندارد. این ترتیب درباره دادگاههای کار نیز معتبر است و چنانکه قبلاً نیز گفتیم در آنها دادسرا میتواند به تنظیم مقدمات دعوی و تحقیق در مورد آن مبادرت کند و تصمیم دادگاه اصولاً تنها نسبت به طرفین اعتبار قضیه محکوم بها را دارد (مواد ۲۳ تا ۲۸ قانون آ. د. م.) و در میان مواردیکه صراحتاً پیش‌بینی شده است نسبت باشخاص ثالث قابل اجرا نیست (ماده ۱۳۸۸ ق. آ. د. م.) میتوان از تصمیم دادگاه بعنوان دلیل در مقابل اشخاص ثالث استفاده کرد، اشخاص ثالث تا اندازه‌ای که این تصمیم به حقوق آنان اخلال میکند، میتوانند به آن اعتراض نمایند (ماده ۱۱۲۲ ق. آ. د. م.).

ثانیاً - وقتیکه دادسرا دعوی (عمومی) مدنی اقامه میکند وضع کاملاً بگونه دیگری است رأی مورخه ۱۲ ژانویه ۱۹۳۳ دیوانعالی کشور مقرر میدارد: تصمیم صادره در مورد دعوای دادسرا که بنام جامعه و نفع آن عمل میکند. نسبت بهمهمعتبر است ۳۴ مانند دعوی دادسرا که میخواست اموال شخص را ضبط کند برای اینکه نامبرده از اتباع دشمن بود، تقاضای دادسرا رد میشود زیرا معلوم میگردد آنشخص بلژیکی بوده است و قرار شد که این تصمیم نسبت بهمهمعتبر باشد. در اینمورد نیز مانند موارد پیش تصمیمی که بمنافع اشخاص ثالث اخلال کند از طرف آنان قابل اعتراض است.

۶- پرسش پنجم - پرسش چهارم در اول این مقاله مورد بررسی قرار گرفت که راجع به گرایش‌های بزرگت وظایف دادسرا در امور مدنی بود. محافل سیاسی و اجتماعی تا چه اندازه اختیارات دادسرا را تحت تأثیر قرار میدهند؟ فایده‌ای که جامعه از این مداخله میبرد چیست؟

استادبکر موقع تدوین قانون آئین دادرسی مدنی در ۱۹۶۲ در مقاله‌ای ۳۵ چنین مینویسد: «از یکسو مداخله دادسرا بطریقه اظهارنظر بدون فایده میباشد و باید

34) Cass. 12 Janvier 1933. pas 1933, I, 68

35) BEKAERT. op. cit p.p. 148 et s.

الغاء شود و ازسوی دیگر وقتیکه او امری که وجدان جامعه می شناسد، حمایت مخصوص و موثر منافع عمومی را لازم میدانند، اقامه دعوی مدنی باید تکلیفی برای دادسرا باشد (بهمان عنوان که اقامه دعوی کیفری) و این دعوی نه تنها در صورتی که مربوط به نظم باشد بلکه وقتی نیز که احترام مقررات قانون مورد نظر باشد، باید اقامه شود، جمله اخیر میتواند جمله اول را نیز شامل گردد و حتی جانشین آن شود. طرحی که دولت به مجلس تسلیم کرد گمارده (کمیسر) سلطنتی اصلاح قانون آئین دادرسی مدنی درباره احتیاجات دادسرا در امور مدنی، جمله ای قید کرده است که بدینقرار میباشد: «بند ۲ از ماده ۱۳۸» دادسرا در امور مدنی بطریقه تعقیب دعوی، بیان عقیده یا اظهار نظر مداخله میکند». در موارد معین در قانون و بعلاوه هر بار که بنظر دادسرا منافع عمومی ایجاب کند، نامبرده رأساً عمل میکند این جمله اقالا در قسمتی، از بیانات استاد یکارت الهام گرفته است. با وجود این مجلس مقننه آنرا نپذیرفت و ماده دیگری را برآن ترجیح داد، ماده اخیر مفاد ماده ۴۶ قانون ۱۸۱۰ را نسخ میکند. چنانکه قبلاً نیز گفتیم قانونگذار ماده نامبرده را با ماده دیگری که بدادسرا اختیار تحقیقات در مورد تأمین اجتماعی میدهد تکمیل کرده است بعلاوه اعتبار ماده ۱۳۸ مذکور در پیش باید باتوجه بمقررات مواد ۷۶۴ و ۷۶۵ همان قانون تعیین میشود. این مواد موردی را تصریح میکنند که در آن اظهار نظر دادسرا لازم است والا تصمیم دادگاه باطل میگردد.

مجموع این مقررات اجازه میدهد تا خطوط اصلی اختیارات دادسرا را در امور مدنی تعیین شود. بدیهی است، قانونگذار با استفاده از تجربه بیشتر از یکقرن مداخله دادسرا را لازم دانسته است و چنانکه قبلاً نیز گفتیم بدون اینکه مداخله نامبرده متروک بماند اظهار نظر دادسرا کاملاً مؤثر است. قانون ۱۱۰ اکتبر ۱۹۶۷ که همان قانون آئین دادرسی مدنی است مداخله دادسرا را باموری که سابقاً در آن دخالت نمیکرد، سرایت داده است مانند ورشکستگی و قرارداد فاقی. باین ترتیب از آن پس دادسرا میتواند در دادگاه بخش نیز مداخله کند در صورتیکه پیش از اصلاح آئین دادرسی مدنی این مداخله جایز نبود. این اصلاح را اکثراً مفید میدانند و همچنین کلیه موارد حقوق اجتماعی و حقوق کار که سابق براین دادسرا در آنها، دخالتی نداشت اکنون مداخله میکنند. این قسمت از تعقیب قضائی که بسیار توسعه یافته است برای مأمورین دادسرا عموماً نامناسب میاید چه آنان میبایستی در آنمورد دعوی عمومی کیفری اقامه میکردند که مبتنی بر تخلفات ناشی از مقررات کار و تأمین اجتماعی بود. بدون تردید توسعه اختیارات دادسرا در امور مدنی قطع نظر از توجه بتأثیر آن که قبلاً بیان شد باین ترتیب^{۳۶} توجیه میشود، که در بلژیک قوه قضائیه از

۳۶) گاهی تصور میکنند که قانون آئین دادرسی مدنی جدید نیز مانند قانون پیش از اصلاح، حضور اعضای دادسرا را در دادگاه استان لازم نمیداند - این امر ظاهراً غیر عادی بنظر میرسد و تجربه خلاف آنرا نشان میدهد، حضور دادسرا و دادگاه استان لازم میباشد و بسیار مفید و دارای ارزش واقعی است.

دو قوه دیگر بویژه قوه مجریه کاملاً مستقل میباشند. از این حیث بیم دخالت قوه مجریه در امور قضائی کمتر وجود دارد و در مقابل در وجود دادسرا يك عامل توازن می بینیم که آن نیز تاحدی در استقلال دادسرا دخالت میکند و تا اندازه ای نیز تضمین علیه استبداد بشمار میرود. دادسرا اختیارات خود را از ملت میگیرد. نه از دولت یا وزیر متبوعه، و اختیارات خود را نزد قوه قضائیه اعمال میکند. باین ترتیب دادسرا واسطه عمل نزد این قوه میباشد و باید بکلیه مسائلی که مربوط به نظم عمومی باشد نظارت نماید. وقتیکه جبران خسارتی لازم باشد وجدان جامعه این وظیفه را بدادسرا می شناسد و طبعاً از آن میخواهد تا این وضع نامطلوب را مداوا کند. و نیز میتوان گفت محافل سیاسی و اجتماعی به اعمال اختیارات مدنی دادسرا واکنش موافقی نشان میدهند این که سازمانهای حرفه ای خواه بحالت کارفرمائی یا سندیکائی بتأسیس شعبه ای از دادسرا در دادگاه های جدید کار بویژه از لحاظ مداخله در امور مدنی تمایل دارند. دلیل صادقی برآن است.

اگر دادسرا رادر مجموع خود توجیه کنیم در قلب ملت یا بعبارت بسیار متداول روز، در مرکز هیئت اجتماعی و وظیفه بسیار سنگینی را انجام میدهد، دادسرا اختیارات خود را از ملت میگیرد و بهمین جهت بنام ملت نیز انجام وظیفه میکند. دادسرا نماینده منافع خصوصی یا عمومی دولت نمیباشد، دادسرا هرگز عضو دولت یا مأمور آن نیست در نتیجه مستقل است. دادسرا با این سمت باید هراقبت کند تا چیزی نظم عمومی، عامل اصلی موجودیت هیئت اجتماعی را در معرض مخاطره قرار ندهد، باین منظور دادسرا نزد قوه قضائیه دعاوی را تعقیب مینماید.

از سوی دیگر دادسرا در قلب قوه قضائیه عضو بازرسی است نه تنها در برابر دو قوه دیگر بلکه در برابر قوه قضائیه نیز مستقل میباشد. دادسرا در اجرای قوانین نظارت میکند و در رأس دادرسان یا اصحاب دعوی علیرغم اعمال خلاف قانون، تضمینی مؤثری میباشد. سرانجام از يك سو، دادسرا میان قوه و قوه مجریه و از سوی دیگر میان اصحاب دعوی و دادگاهها عضو رابط است. مراجعه مستقیم اصحاب دعوی به دادرسان کمتر خوب و حتی موجه نیز میباشد. زیرا دادرسان نباید در اموری که میخواهند قضاوت کنند مداخله نمایند. در عوض عادی است که يك عضو قضائی مستقل و در عین حال دارای اختیارات لازم بتواند از کلیه اعتراضاتی که بر اثر اجرای قوه قضائیه ایجاد میشوند آگاه شود، در این باره مداخله دادسرا را در مورد زد دادرس، نفی و لد، شکایت از قاضی تجاوز از اختیارات را که قاضی مرتکب میشود نام میبریم. و پس از اجرای قانون دادرسی مدنی اختیار دادستان استان میتواند دادرسانی را که درباره دعوائی مشاوره بکنند و در مدتی بیشتر از ششماه از صدور رأی قصور نمایند بعنوان ترك وظیفه بدیوانعالی کشور گزارش دهد (ماده ۶۵۲ ق. آ. د. م) دادسرا مانند عضو اصلی و لازم در مرکز هیئت اجتماعی تلقی میشود.

۷- ششمین و آخرین پرسش وظیفه دادگاه و دادسرا در قبال مداخله قضائی ۳۷
بررسی میکند.

الف - مداخله دادسرا با این مداخله قضائی مطابقت دارد یا مداخله دادسرا را يك ترمز یا جانشین مداخله باالصاله دادگاه ۳۸ در طی دادرسی قرار میدهند.
در سیستم دادرسی بلژیک که ذاتاً بر اساس سیستم اتهامیه قرارداد، این مسئله بسیار جالب است و تنها در مورد مداخله بطریقه اظهار نظر مطرح میشود و بنظر میرسد وقتیکه دادسرا بطریقه تعقیب دعوی مداخله اصلی میکند مسئله نامبرده بیفایده است. وقتیکه دادسرا طرف دعوی قرار میگیرد وظایفش از وظایف دادگاه کاملاً مجزی میباشد وقتیکه دادسرا بخواهند اظهار نظر کند فقط پس از ختم دادرسی مداخله مینماید. وقتیکه طرفین مدافعات خود را تمام کردند، دادسرا اظهار نظر میکند. بدادسرا حقوقی بیشتر از دادگاه نمی‌شناسند و حتی اغراق آمیز نیست بگوئیم حقوق دادسرا کمتر است، دادسرا نمی‌تواند مبادرت بهیچگونه تحقیقاتی بکند دادسرا مکلف است تنها باموری که در اختیار دادگاه گذاشته‌اند توجه کند و بهمین جهت نمیتواند خواسته دعوی را تغییر یا افزایش دهد.

در مورد مسائل مربوط به حقوق خانواده دادسرا محدود مینماید (در مورد ولایت پدری، نگهداری اطفال، محل سکونای زوجین، نفقه، (فرزندخواندگی) وقتیکه پرونده امر برای اظهار نظر بدادسرا میرود، دادگاه میتواند در باب موضوعاتی که معین میکند از دادسرا بخواهد تا اطلاعاتی را جمع‌آوری کند (ماده ۸۷۲ ق. آ. د. م.)
باین ترتیب دادسرا بدون اینکه بتواند ابتکار عملیات را بدست گیرد با دادگاه یاری میکند. در عوض اختیار تحقیق دادسرا در مورد تأمین اجتماعی بسیار زیاد است و بیش از شروع دعوی انجام میگیرد. چنانکه قبلاً نیز گفتیم، دادسرا میتواند از مقامات اداری نیز کسب اطلاع کند و پرونده امر را تکمیل نماید. خالی از فایده نیست، یادآوری کنیم این اختیارات بتازگی بموجب قانون بدادسرا تفویض شده است و نشان میدهد که قانونگذار نوین از دادن اختیار بازجوئی بدادسرا در امور مدنی ناراضی نیست. بهمین جهت باید اینرا نیز بیفزائیم که اختیارات دادسرا مستقیماً مربوط بطریقه کارکردن بنگاههای تأمین اجتماعی و تعهدات این بنگاهها در قبال مردم میباشد. در خاتمه میتوان گفت وظایفی که در امور مدنی بدادسرا محول شده است به آن اجازه نمیدهد که مانند طرفین دعوی مداخله کند چه جنبه کاملاً اتهامیه

(۳۷) در این مورد میگویند که اصل استقلال دادسرا در قبال قوه قضائیه نقض میشود، تصور میرود در این مورد قانون نظری باستقلال دادسرا ندارد بلکه نحوه مداخله را بیان میکند زیرا دادسرا وسایل کافی (پلیس قضائی، تعاون اجتماعی) در اختیار دارد و میتواند بوسیله آن تحقیقات کافی نماید و این امر دادسرا را باتخاذ هیچ وضعی مجبور نمیکند و در قبال دادگاه کاملاً مستقل میماند.

آئین دادرسی مدنی بلژیک با آن مغایرت دارد.

ب- مداخله دادرسی می‌تواند وزنه متعادلی به مداخله دادگاه باشد؟ آیا می‌توان درباره نظم عمومی میان اختیارات دادگاه و دادرسی خط فاصلی کشید؟

این مسئله در حقوق بلژیک به پیش نمی‌آید. سیستم اتهامیه که در بلژیک معمول است بهیچوجه اختیار مداخله بدادگاه نمی‌دهد. وضع دادرسی نیز بهمین ترتیب است مگر اینکه موضوع مربوط به اقامه دعوی عمومی مدنی باشد. از این حیث دادرسی بهیچوجه نمی‌تواند با دادگاه همکاری کند. زیرا دادگاه نمی‌تواند درخواستی تسلیم کند خواسته آنرا افزایش یا تغییر دهد و یا حتی اشخاص ثالث را در آن جلب کند. (مواد ۸۰۷، ۸۱۱، ۱۱۳۸/۲، آ. د. م) تنها اختیار دادرسی در قلمرو نظم عمومی اینست که بدرخواست یا دلیل خلاف نظم عمومی رأی ایراد کند و طرف دعوی را از آن برهاند از این حیث میان دادگاه و دادرسی هیچگونه فرقی وجود ندارد. دادرسی مکلف است تا آنچه را که مربوط بنظم عمومی باشد ایراد کند و مراقبت نماید تا چیزی به آن اخلال نکند.

ح- آخرین صورت مسئله مربوط به گرایشی است که آئین دادرسی مدنی، بر اثر مداخله دادرسی داشته باشد تا بسوی «سیاست اجتماعی»^{۳۹} تحول یابد.

بنظر ما این مسئله مطرح نمیشود و این گرایش در حقوق بلژیک وجود ندارد دادرسی هرگز بعنوان وسیله سلب جنبه خصوصی آئین دادرسی مدنی بکار نرفته است از سوی دیگر یادآوری این نکته سودمند است در بلژیک نیز مانند فرانسه در دانشکده‌های حقوق یک درس آئین دادرسی پیش‌بینی میکند و باین وسیله آنرا تدریس میکنند و این مسائل نیز مورد بحث قرار می‌گیرد. با شناسائی حق اقامه دعوی به گروه‌ها آنرا کاملاً با دیده دیگری توجیه میکنند. این مسئله موضوع رساله قابل توجه آقای وان کمپریول بعنوان حق اقامه دعوی گروه‌ها میباشد. در این مقاله نمیتوان این موضوع وسیع را مورد بحث قرار داد. با وجود این ما با استفاده از بررسی عقیده داریم که توسعه اختیارات دادرسی در امور مدنی خوب نیست. و دادرسی نباید بنام و بحساب گروه‌های منافع عمومی حتی در جهت منافع عمومی که مفهوم بفرنج و مبهم دارد، بنحو بسیار وسیعی مداخله کند. دادرسی باید بالاتر از آن بماند اظهار نظر بی طرفانه کند و تاملتواند، احتمالاً از منافی که گروهی میگویند و از این حیث فقط میتواند منافع قسمتی از هیئت اجتماعی باشد، فاصله بگیرد. باید این مسئله بارزیابی و ابتکار گروه‌های که باین منظور تشکیل شده و میشوند واگذار شود. در صورت بروز اختلاف دادرسی نیز مانند دادگاه باید از هرگونه طرفداری پرهیز نماید. بنظر ما هر تصمیم دیگری وضع دادرسی را که شایستگی آن در بلژیک غیرقابل کار است، جداً در معرض مخاطره قرار میدهد.

39) Publicisation.